

فوائد لفظی و معنوی اضافه

علی حیدری^۱

چکیده

از آنجا که اضافه نقش مهمی در کلام عرب داشته و در اکثر کتب نحوی بابتی مخصوص به خود دارد، شایسته است به فوائد و آثاری پردازیم که این ترکیب پرکاربرد در کلام دارد. این فوائد و آثار گاه در لفظ است و گاه در معنا؛ همچنین این فوائد گاه در قالب اضافه محضه نمایان می‌شود و گاه در قالب اضافه غیر محضه. پژوهش حاضر به بررسی تمامی فوائد لفظی و معنوی و دسته‌بندی آنها ذیل اضافه محضه و غیر محضه پرداخته است. از آنجا که همه فوائد در هیچکدام از منابع در دسترس بصورت یک‌جا ذکر نشده، تجمیع این فوائد می‌تواند به‌عنوان نوآوری این مقاله به‌شمار رود. در نهایت، در این مقاله به ۵ فائده لفظی و ۴ فائده معنوی برای اضافه پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: اضافه، اضافه محضه، اضافه غیر محضه، فائده لفظی، فائده معنوی.



۱. مقدمه

مسئله اضافه در ادبیات عرب، موضوعی است که می‌توان گفت در همه کتب قدما یافت می‌شود. با نظری به جایگاه این مسئله در میان ابواب ادبیات، می‌توان دریافت که یک کتاب نحوی بدون بحث از آن کامل نمی‌شود؛ چرا که در به‌کار بردن زبان و ادب عربی ناچار به برقراری نسبت میان اسامی هستیم و اضافه، یکی از ابزارهای پرکاربرد ایجاد نسبت در ادب عربی است.

ایجاد یک مرکب اضافی طبعاً اثرات و فوایدی را به دنبال دارد که می‌تواند موجب تغییراتی در ساختار کلام و معنای آن بشود؛ در نتیجه بدون توجه به فواید اضافه اعم از لفظی و معنوی، نمی‌توان آن را به کار برده یا مقصود را کاملاً دریافت. همچنین این موضوع که فواید اضافه تنها در لفظ منحصر نیست، سبب شده کتب بلاغت نیز به آن پردازند.

این مقاله در صدد آن است که فواید لفظی و معنوی انواع اضافه را از کتب مختلف نحوی و بلاغی جمع‌آوری کرده و ارائه دهد، تا تصویر جامعی از فواید و اثرات اضافه در متن و کلام برای مخاطب حاصل شود.

۲. تعریف اضافه

اضافه، نسبتی تقییدی بین دو اسم است که موجب مجرور شدن اسم دوم می‌شود. و بنا بر قول سیبویه - که صحیح‌ترین قول است - به اسم اول مضاف و به اسم دوم مضاف الیه می‌گویند. (سیوطی، ۲۰۰۶م، ج ۲، ص ۳۳۴)

۳. اقسام اضافه

از آنجا که اولاً، برخی فوائد اضافه مختص به نوع خاصی از اضافه هستند؛ ثانیاً، توضیح برخی فوائد محتاج به تعریف اقسام اضافه است؛ و ثالثاً، برخی از آنها به بررسی در نوع خاص خود نیاز دارند، ابتدا باید به بیان اقسام اضافه پرداخته شود؛ نحویان اضافه را به دو نوع اضافه محضه و غیر محضه تقسیم می‌کنند؛

۱-۳. اضافه محضه: این اضافه حقیقیه، متصله و معنویه نیز نامیده می‌شود.



۳-۲. اضافه غیر محضه: این اضافه مجازیه، منفصله و لفظیه نیز نامیده می‌شود. غالباً در این اضافه اسم مشتق عامل، به معمول خود اضافه می‌شود. (یعقوب، ۱۹۸۸م، ص ۹۶ و ۹۷)

۴. فوائد اضافه

در ادامه فوائد هریک از انواع اضافه بیان خواهد شد.

۱.۴. فوائد لفظی اضافه غیر محضه

همانگونه که بیان شد اضافه لفظی غیر محضه یکی از انواع اضافه است. فوائد این نوع از اضافه عبارت‌اند از:

۱.۱.۴. تخفیف

مشهور نحویان تنها فائده اضافه لفظی را تخفیف در لفظ دانسته‌اند؛ یعنی در هنگام اضافه، نون ساکن واقع در آخر مضاف، چه تنوین باشد چه نون مثنی یا جمع مذکر سالم یا از ملحقات آن‌ها، حذف می‌شود؛ به این دلیل که بیان نون و تنوین ثقیل است و با حذف آنها ثقل از بین رفته و نطق مخفف می‌شود.

۲.۱.۴. تحسین

از دیگر فوائد اضافه لفظی تحسین است؛ از آنجا که به‌طور معمول صفت مشببه هنگام اتصال به صفت دارای حالات مختلفی است و در میان این حالات برخی حالات قبیح هستند، قابلیت جر دادن معمول بواسطه اضافه لفظی موجب از بین رفتن این قبیح می‌شود؛ برای مثال در جمله «زید حسن الوجه»، کلمه «الوجه» با هر سه اعراب رفع، نصب و جر قابل خواندن است، اما به رفع خواندن آن به دلیل عدم وجود ضمیر ملفوظ در اسلوب صفت مشببه که به موصوف برگردد قبیح است و به نصب خواندن آن به دلیل اینکه احتمال توهم مفعول به بودن معمول داده می‌شود، قبیح است. در اینجا اضافه لفظی این قابلیت را ایجاد می‌کند که «الوجه» مجرور خوانده شود و جمله قباحتی نداشته باشد. (عباس حسن، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳)



۳.۱.۴. تخصیص

در بحث ذیل اضافه لفظی عده‌ای تخصیص را نیز از فوائد آن ذکر کرده‌اند. عقیده این دسته این است که در اضافه لفظی نیز حروفی در تقدیر هستند. هنگام اضافه صفت به مفعولش لام و هنگام اضافه صفت به فاعلش فی در تقدیر است. همچنین در مثال «زید حسن الوجه» من بیانیه در تقدیر است؛ چرا که در اسناد «حسن» به «زید» ابهامی است که به وسیله «الوجه» رفع می‌شود و این کلمه به منزله تمییز است. و اینکه گفته شود ذکر «الوجه» مثل گفتن «من حیث الوجه» است، در حقیقت تخصیص است.

اما پاسخ این است که این تخصیص قبل از اضافه انجام شده است و اضافه لفظی مفید تخصیص نیست. (جامی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴) در نتیجه اضافه لفظی فقط مفید فائده لفظی است نه معنوی.

۲.۲.۴. فوائد لفظی اضافه محضه

۱.۲.۴. تخفیف

خواه تجرید مضاف از تنوین و نون مثنی و جمع مذکر سالم و ملحقاتشان باشد، خواه تجرید مضاف از «ال»، در اینجا فرقی ندارد «ال» برای تعریف آمده باشد یا برای غیر آن. در نتیجه تخفیف لفظی در اضافه معنوی اعم از تخفیف لفظی در اضافه لفظی است.

۲.۲.۴. کسب تذکیر و تانیث مضاف از مضاف الیه

در اضافه محضه گاهی مضاف مذکر از مضاف الیه مؤنث کسب تانیث یا مضاف مؤنث از مضاف الیه مذکر کسب تذکیر می‌کند، به شرطی که اگر مضاف الیه حذف شود آسیبی به معنای جمله وارد نگردد. پس جملاتی مثل «أم زید جاء» و «غلام هند ذهب» خلاف قاعده هستند.

برای مثال در آیهی ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ مِّثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (انعام، ۱۶۰)، کلمه «عشر» که مذکر است از مضاف الیه محذوف خود که «حسنات» باشد کسب تانیث کرده است، چرا که مرجع ضمیر مضاف الیه «امثال» کلمه «عشر» است.

همینطور در آیهی ﴿... وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ



لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (آل عمران، ۱۰۳)، کلمه‌ی «شفا» که مذکر است از مضاف الیه خود که «حفره» است کسب تأنیث کرده؛ چرا که مرجع ضمیر «منها» کلمه‌ی «شفا» است و به لحاظ معنا بعید به نظر می‌رسد که کلمه «النار» باشد. (ابن هشام، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۱۳)

بنا بر نظر فراء این قاعده فقط در صورتی جاری است که مضاف الیه اسم ظاهر باشد، و در صورتی که مضاف الیه ضمیر باشد اکتساب تأنیث یا تذکیر صورت نمی‌گیرد.

در مورد شرط اکتساب تذکیر و تأنیث ابن مالک در شرح تسهیل ذکر کرده است که باید مضاف جزء مضاف الیه یا مثل جزء آن باشد، اما دمامینی در شرح تسهیل خود می‌گوید که اگر گفته شود این شرط لازمه همان صحت استغناء مضاف الیه از مضاف است، در جواب باید گفت از آنجا که مثال «اعجبتنی یوم عروبه» صحیح نیست، در حالی که «عروبه» همان «یوم» است و می‌تواند جایگزین آن شود، فائده‌ی این اشتراط مشخص می‌شود. همچنین، فارسی قسم دیگری را به موارد جواز اکتساب تأنیث اضافه می‌کند و آن کلمه «کل» است؛ برای مثال در آیه‌ی ﴿يَوْمَ نَحْجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ (آل عمران، ۳۰) کلمه‌ی «کل» از مضاف الیه مؤنث خود کسب تأنیث کرده و فعل مؤنث به آن اسناد داده شده است. (مدنی، ۱۴۳۱ق، ص ۳۵۶)

پس مضاف می‌تواند از مضاف الیه خود کسب تذکیر یا تأنیث کند به شرطی که اولاً، استغناء مضاف الیه از مضاف صحیح باشد؛ ثانیاً، مضاف جزء مضاف الیه یا مثل جزء آن باشد؛ و ثالثاً، مضاف الیه اسم ظاهر باشد نه ضمیر.

۳-۲-۴. وجوب تصدیر

یکی دیگر از فوائد این نوع از اضافه این است که هرگاه اسمی به یکی از اسامی صدارت طلب اضافه شود، باید در صدر کلام بیاید مانند «غلام من عبدك» که کلمه‌ی «غلام» از آنجا که به «من» که اسم استفهام و صدارت طلب است، اضافه شده، وجوب تصدیر پیدا کرده و به‌ناچار در صدر جمله آمده است. (مدنی، ۱۴۳۱ق، ص ۳۵۷)

۴-۲-۴. کسب بناء مضاف از مضاف الیه

ابن هشام در مغنی در سه باب به شرح این عنوان پرداخته است. (ابن هشام، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۱۶)



باب اول

موضعی که در آن مضاف از اسامی مبهم مثل غیر، مثل، دون و... باشد. این بحث پیرامون چند آیه‌ی قرآن کریم انجام گرفته است که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم؛

اولاً، آیه «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» (سبأ، ۵۴) که عده‌ای «بین» را نائب فاعل «حیل» در نظر گرفته‌اند و از آن نتیجه شده است که «بین» محلاً مرفوع و مبنی بر فتح است، اما مخالفان در جواب گفته‌اند که ضمیر به مصدر «حیل» که «حول» است رجوع می‌کند، و نائب فاعل است و «بین» ظرف است.

ثانیاً، آیه «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ» (انعام، ۹۴) که ظن قوی‌تری را ایجاد می‌کند؛ چرا که قرائت به رفع «بین» نیز مؤید قول فاعل بودن آن است، اما اینجا هم در جواب به فاعل بودن ضمیر مستتر راجع به مصدر فعل استدلال شده است.

ثالثاً، آیه «إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَّا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ» (ذاریات، ۲۳) که به حسب ترکیب، «مثل» به عنوان نعت برای «حق» محلاً مرفوع و مبنی بر فتح است، اما عده‌ای آن را حال از ضمیر مستتر در «حق» گرفته‌اند، با این توجیه که کلمه‌ی «حق» همان اسم فاعل حَقَّ يَحِقُّ است که مقصور شده است.

رابعاً، آیه «أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ» (هود، ۸۹) به حسب قرائت مبنی بر فتح «مثل» که محلاً مرفوع شود. هر چند عده‌ای گفته‌اند که اینجا فاعل «یصیب» هو مستتر راجع به «الله» در آیه قبل است و «مثل» مفعول مطلق.

با نظر به این استدلال‌ات، توضیحات و معانی که از آیات فهمیده می‌شود، ادعای مطرح شده مبنی بر کسب بناء این کلمات از مضاف الیه مبنی‌شان قابل پذیرش است، هر چند ابن مالک این رأی را در مورد «مثل» قبول ندارد؛ چرا که برخلاف سایر مبهمات، مثنی و جمع بسته می‌شود. گرچه حتی با در نظر گرفتن این سخن، در مورد باقی اسامی مبهم اشکالی به ذهن نمی‌رسد و قاعده همچنان ثابت است.

باب دوم

موضعی که در آن مضاف اسم زمان مبهم و مضاف الیه «إِذْ» باشد. مانند آیات «وَمِنْ خِزْيِ



يَوْمِيذٍ (هود، ۶۶) و ﴿مَنْ عَذَابٍ يَوْمِيذٍ﴾ (معرّج، ۱۱) که کلمه‌ی «یوم» در این دو آیه به جر و فتح خوانده شده است. در نتیجه با وجود اینکه «یوم» ظرف و منصوب است، مبنی بر کسر خوانده شده است.

باب سوم

موضوعی که در آن مضاف اسم زمان مبهم و مضاف الیه فعل مبنی باشد. و همچنین به نظر ابن هشام، که خلاف نظر بصریین است، در موضوعی که مضاف الیه فعل معرب یا جمله‌ی اسمیه باشد نیز کسب بناء جایز است، گرچه واجب نیست؛ مانند قرائت نافع در آیه ﴿هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ﴾ (مائده، ۱۱۹) که «یوم» را به فتح خوانده است، و همچنین آیه ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ﴾ (انفطار، ۱۹)، که شواهدی هستند بر مدعای ابن هشام در اکتساب بناء اسامی مبهم در اضافه به هر جمله‌ای. با توجه به تمامی توضیحات ارائه‌شده روشن می‌شود که اسم مضاف معرب در سه موضع از مضاف الیه مبنی خود کسب بناء می‌کند و اشکال‌های مطرح‌شده نسبت به شواهد وارد نیست.

۳-۴. فوائد معنوی اضافه محضه

۱-۳-۴. تعریف

همانطور که در اکثر کتب نحوی ذکر شده است، تعریف از فوائد اساسی اضافه است؛ به این صورت که گفته می‌شود «مضاف، با مضاف الیه معرفه، معرفه می‌شود.» (جامی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۴۴۹) اما علت این تعریف مورد مناقشه واقع شده است که آیا نسبت امری نامعین به امری معین باعث تعریف می‌شود یا هیئت ترکیب اضافه محضه؟ ملاحظاتی در شرح خود بر کافیه می‌نویسد: علت تعریف، هیئت ترکیب اضافه محضه است؛ چرا که واضح است منسوب بودن به شیء معین سبب معلومیت و معهودیت نمی‌شود. و در جواب این اشکال که مثلاً در جمله «جاءنی غلام زید» تا به یک شیء معین اشاره نشود، مضاف معرفه نخواهد شد، می‌گوید: در معرفه به لام هم همین وضعیت جاری است؛ در معرفه به لام، اسم معرّف در اصل برای معین وضع شده است، اما بعد از آن می‌تواند بدون اشاره به معین استعمال شود؛ مانند: «ولقد أمر علی اللّیثم یسبّنی / فمضیت ثمّت قلت: لا یعنینی» که در آن، کلمه «اللّیثم» به فرد معینی اشاره ندارد. مرحوم رضی ذیل همین بحث در شرح کافیه می‌گوید: معرفه به واسطه اضافه باید بر فردی

معین دلالت کند؛ چرا که معرفه به همین معناست. مرحوم رضی در اصل وضع، معرفه به اضافه را به معرفه به لام تشبیه کرده و می‌گوید: نباید اینطور گمان شود که معنای «غلام زید» همان معنای «غلام لزید» است، بلکه «غلام زید» به معنای غلامی معین از میان غلام‌های زید است، برخلاف «غلام لزید». (رضی‌الدین استرآبادی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۰۹)

نکته دیگر این است که، به شرطی اضافه محضه مفید تعریف است که مضاف آن نکره باشد و اگر معرفه باشد دیگر اضافه محضه استفاده‌ای ندارد و به قول عباس حسن در نحو وافی در اغلب موارد این نوع از اضافه اصلاً صحیح نیست. و همچنین به همین دلیل، اضافه معرفه به نکره نیز صحیح نمی‌باشد. (حسن، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۳)

۱-۱-۳-۴. اسماء متوغل در ابهام

بحث اسماء متوغل در ابهام معمولاً در کتب نحوی ذیل توضیح فائده تعریف در اضافه محضه مطرح می‌شود. این کلمات اسمائی هستند که به گونه‌ای در تکثیر وارد شده‌اند که به هیچ وجه معرفه نمی‌شوند. این اسماء عبارت‌اند از: غیر و مثل و هر کلمه‌ی دیگری که در معنا به این دو شباهت داشته باشد؛ مثلاً وقتی گفته شود «غیرک»، «غیر» معرفه نمی‌شود؛ چرا که غیر، صفتی نیست که ذاتی را از دیگران جدا کند و چیزی را شامل می‌شود که جزء ذات مخاطب نباشد. در «مثلک» هم همینطور است. هرچند، دایره مدالیل «مثلک» اخص از «غیرک» است لکن مماثلت می‌تواند از وجوه مختلف در نظر گرفته شود.

مرحوم رضی در شرح کافی‌ه می‌نویسد: ابن السریّ گفته است که اگر «غیر» به معرفه‌ای اضافه شود که یک ضد واحد دارد، غیریت، منحصر و کلمه «غیر» معرفه می‌شود؛ مثل «علیک بالحرکه غیر السکون». و به همین دلیل در آیه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمُعْتَصِبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (فاتحه، ۷) کلمه‌ی «غیر» نعت «الذین» می‌باشد. (رضی‌الدین استرآبادی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۲۱۰) بنظر می‌رسد هر چند با این استدلال بتوان معرفه شدن «غیر» در این حالت را پذیرفت، اما نمی‌توان اضافه محضه را به عنوان عامل تعریف قبول نمود؛ چرا که این هیئت، یعنی ترکیب اضافه محضه، در عمل کمکی به تعریف «غیر» نکرده است، بلکه انحصار غیریت، عامل دیگری داشت که ذکر شد.



در قسمت دیگر مرحوم رضی می‌گوید عده‌ای در مورد کلمه «شبیّه» معتقدند: هنگامی که گفته شود: «مررت بالرجل شبیهك»، به این معناست که آن مرد در تمامی وجوه شبیه مخاطب بوده است؛ در نتیجه کلمه «شبیّه» هنگام اضافه به معرفه، معرفه می‌شود. (همان، ص ۲۱۲)

ابوسعید در تعلیل عدم تعریف این اسماء گفته است: این اسماء تنها در اضافه غیر محضه کاربرد دارند؛ به این معنی که این اسامی، به اسم فاعل تأویل برده شده و همیشه به مفعول خود اضافه می‌شوند؛ یعنی «غیرک» و «مثلک» به معنای «مغایرک» و «مماثلک» هستند.

اگر گفته شود این اسامی به صورت مطلق استفاده می‌شوند، درحالی که در اضافه غیر محضه شرط است که اسم فاعل دارای زمان حال یا استقبال باشد، جواب داده می‌شود: شرط در اضافه غیر محضه حال یا استقبال بودن زمان اسم فاعل نیست، بلکه شرط این است که زمان اسم فاعل ماضی نباشد و در اینجا این اسامی مطلق استفاده می‌شوند و اطلاق دلالت بر استمرار دارد.

۲-۱-۳-۴. اسماء افعال

دیگر سؤالی که ذیل بحث تعریف مطرح است، این است که ترکیب‌های اضافی که در باب اسم فعل از آن‌ها سخن به میان آمده است، مفید تعریف هستند یا خیر؟ نحویان در این باره گفته‌اند: در «حسبک»، «شروعک»، «کافیک»، «ناهیک»، «کفیک»، «نهیک» و «نهایک»، کلمه مضاف معرفه نمی‌شود؛ چرا که به معنای فعل است؛ برای مثال: «حسبک زید» به معنای «لیکفک زید» است. و همچنین در آیه شریفه ﴿فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ﴾ (انفال، ۶۲) نیز همین معنا برای حسبک در نظر گرفته شده است. و هرگاه از جانب دیگری اشکالی نباشد، اسم فعل فقط در جایی که اداء فعل در آن جایز باشد کاربرد دارد، نه جای دیگر؛ چون معنای کلام را تغییر نمی‌دهد؛ در نتیجه در نقش‌های صفت برای معرفه و حال از معرفه می‌آید؛ مثل «مررت برجل حسبک و کفیک» و «هذا عبد الله حسبک و شروع». نکته دیگری که استطراداً باید گفته شود این است که اسماء یادشده در این حالت، به دلیل مشابهت به «قدک» و «قطک»، تصرّف نداشته و در صیغه‌های مثنی و جمع استفاده نمی‌شوند؛ پس گفته می‌شود: «مررت برجل کافیک من رجل» و «برجلین کافیک من رجلین» و «بامرأة کافیک من امرأة». (رضی‌الدین استرآبادی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۲۱۳)



۳-۱-۳-۴. ضمیر راجع به نکره

بعضی از عرب‌زبانان با استناد به شعر حاتم که می‌گوید: «أماويّ، ابي ربّ واحد أمّه / أخذت فلا قتل عليه و لا أسر»، گفته‌اند که مضاف در «واحد أمّه» نکره است؛ و علت تنکیر هم این است که «واحد» به «أم» اضافه شده و «أم» هم به دلیل اضافه به ضمیر معرفه است، منتهی این ضمیر راجع به همان «واحد» است؛ در نتیجه اگر «واحد» را معرفه در نظر بگیریم، معرفه‌شدنش به واسطه خودش صورت گرفته و معرفه بنفسه است، اما نظر مرحوم رضی این است که صاحب این ضمیر، اسم دیگری مثل «رجل» است؛ به این ترتیب، مثال اینگونه است: «ربّ رجل واحد أمّه». پس به نظر مرحوم رضی اگر مرجع ضمیر، مثل اینجا به نکره غیرمختصه رجوع کند، نکره است و الا معرفه است. ذکر این استثناء از این جهت مهم است که نظائر زیادی دارد؛ مانند: «صدر بلده»، «رئیس قبیله»، «ابن أمّه»، «نادرة دهره».

۴-۱-۳-۴. موضع نکره

اسمی که در موضع نکره واقع شود قابل تعریف نیست؛ در ادامه مواردی از این قانده آمده است:

الف) مجرور به «کم» یا «ربّ»

در مثال‌های «ربّ رجل و أخیه» و «کم ناقة و فصیلها» به دلیل اینکه «رب» و «کم» اعراب معرفه را مجرور نمی‌کنند، اضافه شدن آنان به یک اسم، آن را معرفه نمی‌کند.

ب) حال

در مثال «فعل ذلك جهده و طاقته» به این دلیل که حال بصورت معرفه نمی‌آید، اضافه نمی‌تواند مفید تعریف باشد.

ج) نعت نکره

در مثال «مررت برجل ضارب زید» به این دلیل که نعت در تعریف و تنکیر باید تابع منعوت باشد، اضافه نمی‌تواند مفید تعریف باشد.

د) اسم «لا» ی نفی جنس

در مثال «لا أبأله» هرچند «لا» در معرفه عمل نمی‌کند، لکن در مورد «لا أبأله» سه مذهب

وجود دارد:



مذهب سیبویه و جمهور

کلمه‌ی «أب» به ضمیر مجرور به «لام» اضافه شده است و «لام» زائده بین متضایفین است و برای تحسین لفظ و رفع معرفه شدن اسم در ظاهر آمده است.

مذهب هشام، ابن کیسان، ابن حاجب و ابن مالک

«لام» زائده نیست و به عامل عام محذوف متعلق بوده و نعت برای «أب» است.

مذهب فارسی، ابن یسعون و ابن طراوه

کلمه‌ی «أب» به صورت مفرد آمده است و ما بعد آن خبر است.

سیوطی نیز در همع الهوامع این نظر را انتخاب کرده و گفته است که دلیل انتخاب او سلامت این قول از تأویل، زیادت و حذف است؛ چرا که هر سه خلاف اصل هستند.

همچنین ابن هشام به هر سه قول اشکال کرده و گفته است که بنا بر قول اول اگر مثال، «لا أبا لی» باشد، اعراب مضاف به یاء تقدیری است نه به حرف. و بنا بر قول دوم هم نمی‌تواند اعراب به حروف باشد؛ چون شرط اعراب به حروف این است که جزء اسماء سته مضاف باشد. و در نهایت بنا بر قول سوم، دو نوع مثال با اشکال مواجه می‌شود؛ اول، مثال «لا أبا لزيد جميع العرب» که در صورت خبر بودن «لزيد» جمله معنا ندارد و دوم، مثال «لا غلامی له» در صورتی که «غلامی» در اصل «غلامین» باشد که نون آن حذف شده است؛ چون بنا بر این مبنا که بپذیریم تخفیف لفظی از فواید اضافه باشد، نمی‌توان جمله را خالی از ترکیب اضافی دانست.

۵-۱-۳-۴. اضافه به جمله

سیوطی در همع الهوامع به نقل از صاحب البسیط می‌گوید: در مورد مضاف به جمله، دو احتمال وجود دارد؛ اول، تخصیص است؛ از این باب که جملات نکره هستند؛ و دوم، تعریف است؛ از آن جهت که جمله در موضع مضاف الیه واقع می‌شود در حکم مصدری است که در تقدیر مضاف به فاعل یا مفعولش است.

وی در ادامه از قول ابوحیان اضافه می‌کند که در تعریف نظر و اشکالی وجود دارد؛ از آنجا که تقدیر مصدر، تقدیر معنوی است؛ پس التفاتی به وجود اضافه در آن نیست؛ پس همانطور



که ترکیب‌هایی مثل «غلام رجل» حتی در حالی که از آنها واحد معینی قصد شده باشد، موجب تعریف مضاف نمی‌شوند، مصدر هم می‌تواند به عنوان عامل در تقدیر گرفته شود نه مضاف.

۲-۳-۴. تخصیص

ناظر الجیش در شرح تسهیل خود از قول شیخ نسبت به تقسیم ارائه شده در کتب نحوی برای بیان فوائد معنوی اضافه محضه اشکال وارد می‌کند. او می‌گوید: از آنجا که تخصیص اعم از تعریف است، نمی‌تواند قسم تعریف قرار بگیرد.

مراد از تخصیص در باب اضافه محضه این است که یک اسم نکره با اضافه شدن به نکره دیگر از نکره بودن فاصله گرفته و به معرفه شدن نزدیک شود؛ یا به عبارتی «تخصیص یعنی تقلیل شرکاء». (جامی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۴۵۱) این فرایند باعث می‌شود دایره مدالیل نکره مخصصه کمتر از نکره محضه باشد.

۳-۳-۴. مصدریت

در بعضی از مثال‌ها دیده شده است که اضافه محضه عامل مصدرساز بوده است؛ مانند آیه «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء، ۲۲۷) که دلیل نصب «أَيَّ» مفعول مطلق بودن آن است؛ در نتیجه باید مصدر باشد و تنها عاملی که می‌تواند موجب مصدر شدن آن شود اضافه شدن آن به «منقلب» است.

۴-۳-۴. ظرفیت

گاهی اضافه محضه مفید ظرفیت است و آن هم در مواضع اضافه کلماتی مثل «کل»، «بعض» و... به ظروف است؛ مانند آیه «تُؤْتِي أَكْثَرَهَا كُلَّ حِينٍ» (ابراهیم، ۲۵) که در آن کلمه‌ی «کل» به دلیل اضافه شدن به کلمه حین که معنای ظرفیت دارد، نقش ظرفیت پیدا کرده و منصوب شده است.

۵. جمع بندی

انواع اضافه دارای انواعی از فوائد لفظی و معنوی هستند؛ اضافه غیر محضه تنها دارای فوائد لفظی است؛ تخفیف لفظی و تحسین و از بین بردن قبح در کلام، دو فائده لفظی این نوع از



اضافه هستند. اضافه‌ی محضه دارای هر دو نوع فایده است؛ فوائد لفظی اضافه محضه عبارت‌اند از: تخفیف لفظی، کسب تذکیر و تأنیث مضاف از مضاف الیه، وجوب تصدیق و کسب بناء مضاف از مضاف الیه.

اضافه‌ی محضه از نظر معنوی مفید تعریف، تخصیص، مصدریت و ظرفیت است. البته همان گونه که تصریح شد: نکاتی ذیل بحث تعریف قابل تأمل و توجه هستند که باید مورد بررسی قرار گیرند.

در نهایت نکته‌ی قابل ذکر این است که در این مقاله تلاش شد که در عین پرهیز از زیاده‌گویی، به همه‌ی فوائد اضافه در یک دسته‌بندی قابل اعتنا، مفید و دارای ترتیبی قابل استفاده بیان شده و چیزی غیر مذکور باقی نماند.





فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (١٤٠٤ق). *مغنی اللیب عن کتب الأعاریب*. قاهره: مطبعة المدني.
٣. ابوحيان، محمد بن یوسف (محقق: شیرافکن، حسین) (١٣٨٤). *الهدایه فی النحو* (چاپ ششم). قم: نصایح.
٤. السامرائی، فاضل صالح (١٤٢٨ق). *معانی النحو*. اردن: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع
٥. جامی، عبدالرحمن بن احمد (١٤٣٠ق). *شرح ملاجامی علی متن الکافیہ فی النحو* (چاپ اول). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
٦. حسن، عباس (١٣٨٠). *النحو الوافی مع ربطه باسالیب الرفیعہ و الحیاء اللغویہ المتجدده*. تهران: ناصر خسرو.
٧. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن (١٣٩٨ق). *شرح الرضی علی الکافیہ*. تهران: موسسه الصادق للطباع و النشر.
٨. شیخ بهایی (١٣٩٤). *الفوائد الصمدیہ*، قم: نهاوندی.
٩. عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی (٢٠٠٦م). *همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع*. مصر: المكتبة التوفیقیة.
١٠. ناظر الجیش، محمدبن یوسف (١٤٢٨ق). *شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*، قاهره: دارالسلام.
١١. مدنی، علیخان بن احمد (١٤٣١). *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة* (چاپ اول). قم: ذوی القربی.